

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت
تا بازگشت به استقلال ملی
سخن می‌گوید

گفت و گوی یازدهم

دوران اسارت یهودیان در آشور و استقرار بخشی از آنان در

ایران



سپاهیان امپراتوری آشور زن و کودک و مرد یهودی را به اسارت می برند

پرسش - در گفتارهای پیشین سخن شما به آن جا رسید که با درگذشت حضرت سلیمان، اختلافاتی در بین دولتمردان زمان بروز کرد که به تجزیه اسرائیل انجامید و دو حکومت با نام های "ولایت اسرائیل" در شمال و "ولایت یهودا" در جنوب برپا گردید که پس از گذشت دو بیست و چند سال، اهالی ولایت اسرائیل به اشغال امپراتوری آشور در آمدند و تبعید شدند. پس از آن چه شد؟

پاسخ - یکی از اشتباهات بزرگ "ولایت اسرائیل" که در شمال قرار داشت و از پیکر کشور اسرائیل جدا شده بود، آن بود که دائماً خود را با بخش جنوبی که "ولایت یهودا" نام گرفته بود درگیر و در حال کشاکش می یافت.

این ستیزها به جای آن که موجب تقویت "ولایت اسرائیل" شود، باعث تضعیف هر چه بیشتر آن شد و به جای آن که اتحادی به وجود آید که موجب تقویت کیان ملی گردد، و همگان بتوانند به همیاری بپردازند، پایه های دوام کشور سائیده و ضعیف شد.

اشتباه بزرگ دیگری که باید از آن درس عبرت گرفته شود و باعث اضمحلال "ولایت اسرائیل" گردید آن بود که سران این خاک دائماً با یک امپراتوری قوی همسایه که امپراتوری آرام نامیده می شد در حال نزاع و کشمکش بودند.

این امپراتوری در شمال خاک کنونی اسرائیل قرار داشت که همان کشورهای امروزی سوریه و لبنان است. در آن دوران، تصور می کنم که جمعا بین بیست تا بیست و دو فرمانروا آمدند و رفتند. در زبان عبری آن ها را مَلِخ (Melekh - ملک) می نامیدند که مفهوم پارسی آن "شاه" است.

شماری از این فرمانروایان آمدند و از امپراتوری آشور که در شرق ولایت اسرائیل قرار داشت تقاضای کمک کردند. به آن ها گفتند: بیائید به ما یاری برسانید تا با کمک یکدیگر بتوانیم امپراتوری آرام را سرنگون کنیم.

آشوری ها به این فراخوانی پاسخ مثبت دادند و این همکاری انجام گرفت. ولی نتیجه آن چه شد؟ امپراطوری آشور بر سرزمین آرام مسلط گردید و خود از شمال نیز همسایه ولایت اسرائیل شد.

اکنون سخن از یک امپراتوری بزرگتر به نام آشور است که خوی جنگ طلبانه و میلیتاریستی دارد و از قدرت بسیار برخوردار است و به همسایگی سرزمین کوچک و ضعیفی رسیده که "ولایت اسرائیل" نامیده می شود.

به عبارت دیگر "ولایت اسرائیل" به تدریج خراجگذار آشور گردید و پس از چندی تحت انقیاد کامل آن امپراتوری درآمد - و این در صورتی که اگر امپراتوری آرام همچنان وجود داشت، شاید ولایت اسرائیل می توانست به نحوی با آن کنار آید.

پس از تسلط آشور، این امکان از بین رفت و در برخی موارد، بعضی تفرقه های فرمانروایان ولایت اسرائیل باعث شد که دولت آشور درصدد برآید به خاک اسرائیل حمله کند. این تهاجم تنها یک بار نبود، بلکه در طول زمان چندین حمله صورت گرفت.

در هیچ یک از این موارد، کسی نمانده بود که به یاری مردمان ولایت اسرائیل بشتابد و این سرزمین، که پایتخت آن "شِخِم" (نابلس امروز به زبان عربی) نام داشت، بالاخره منقرض و

نابود شد و هزاران هزاران تن از یهودیان ولایتی که "اسرائیل" نامیده می شد به اسارت آشور برده شدند.

آشوری ها به جای این مردمانی که آن ها را از سرزمین خود آواره ساخته و به اسارت در سرزمین های آشور و ماد برده بودند، شماری از افرادی را که در امپراتوری آشور می زیستند، به ولایت اسرائیل منتقل ساختند. هدفشان آن بود که بین مردمان به اسارت رفته اسرائیل و خاک و سرزمین آن ها یک نوع جدائی و نفاق ایجاد کنند.

در این فرصت می خواهیم توضیح دهیم که افرادی که شومرونی (و یا به تلفظ عربی آن سامره ای) نامیده می شوند از کجا آمدند:

دانستن این موضوع مهم است که از اختلاط میان یهودیانی که هنوز در ولایت اسرائیل باقی مانده بودند و در روستاها و شهرک های کوچک این سرزمین می زیستند و از اسارت در امان مانده بودند، با افرادی که آشوری ها در این سرزمین به جای مردمان اصلی آن مستقر ساخته بودند، قوم سامری ها به وجود آمد که در زبان عبری شومرونیم (שומרונים Shomronim) خوانده می شوند.

سامری ها با آن که با گذشت تاریخ خود را یهودی محسوب کرده و پیرو دین یهود می دانستند، و تورات را به آن صورت که خود استنساخ کرده بودند قبول داشته و آن را مقدس می نامیدند، ولی تورات آنان در مقایسه با تورات یهودیان دارای تفاوت ها و تغییراتی است.

آن ها همچنین همه صحیفه هائی را که به تورات ضمیمه شده و "کتاب عهد عتیق" را تشکیل می دهد (مثل کتب پادشاهان و کتاب شموئیل نبی و تواریخ ایام و انبیاء و تومار استر و غیره) قبول ندارند. آن ها فقط پنج صحیفه تورات را می پذیرند که در آن هم تفاوت هائی با تورات یهودیان وجود دارد.

سامری ها برای خودشان یک جامعه جداگانه برپا ساختند که دارای زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی متفاوت بود و در واقع ملت دیگری به وجود آمد که ملت سامره محسوب می شد که در آن می توان رگه هائی از یهودیت را یافت، ولی آن ها عملاً یک قوم جدا هستند.

پرسش - بفرمائید که این به اسارت رفتن یهودیان توسط امپراتوری آشور، چگونه به تاریخ ایران نیز گره می خورد؟

پاسخ - در همین دوران اسارت آشور در ۲۷۰۰ سال پیش بود که نخستین گروه از یهودیان خاک اسرائیل، به ایران زمین گام نهادند و در بخش هائی که امروز آذربایجان و کردستان و لرستان و یزد و دیگر نقاط مرکزی ایران محسوب می شود، اسکان گزیدند و حتی در نقطه هائی که امروز تهران و ری نامیده می شود رحل اقامت افکندند.

به عبارت دقیق تر باید بگوییم که حضور تاریخی ملت اسرائیل در سرزمین باستانی ایران، برای نخستین بار از سال ۷۲۲ پیش از میلاد آغاز شد.

اگر در این جا بخواهیم با استناد به باورهای مذهبی زرتشتیان محاسبه کنیم که حضرت زرتشت چه هنگام ظهور کرد، به این نتیجه می رسیم که استقرار نخستین گروه از یهودیان در خاک ایران، حتی یک صد سال پیش از آمدن زرتشت و دین او بوده است.

با جرات می توانم بگویم که یهودیان حتی پیش از تکمیل و تکوین امپراتوری ماد در سرزمین ایران مستقر گردیدند و حتی پیش از آن که هخامنشیان ظهور کنند و امپراتوری ایران را به وجود آورند - و طبیعی است که یهودیان پیش از آغاز پادشاهی کورش کبیر در این سرزمین زیست می کردند.

با استناد به این سخنان می توان گفت که حضور یهودیان در سرزمین باستانی ایران، یک حضور بسیار قدیمی و دیرین است که از دوهزار و هفتصد سال هم فراتر می رود.

پرسش - در این جا اجازه بفرمائید بپرسم که آیا از آن دوران اسناد و مدارک و شواهدی وجود دارد که ثابت کند که یهودیان واقعا از قدیمی ترین اقوام و گروه هائی بودند که در ایران زمین مستقر گردیدند؟

پاسخ - ما دو مرجع کاملا موثق داریم که این موضوع را تأیید و ثابت می کند: یکی صحیفه دوم کتاب پادشاهان است که بخشی از کتاب مقدس یهود را تشکیل می دهد. مرجع دوم ، سنگ نبشته ها و لوحه های گلی دوران خود آشوری ها می باشد. به خصوص در کتابخانه معروف آشور بنیپال که حدود تقریبا پانصد هزار تکه سنگ نبشته و لوحه های سفالین در حفاری هائی که در شمال عراق امروزی در حدود صد تا صد و پنجاه سال پیش انجام گرفته به دست آمده و بخش عظیمی از آن اکنون در موزه هائی چون "بریتیش میوزیوم" و دانشگاه شیکاگو و اماکن دیگری متمرکز گردیده که هنوز هم بررسی و پژوهش در باره آن ها همچنان ادامه دارد.

در این لوحه های سفالی یا سنگی هم به صورتی بسیار واضح به حضور یهودیان در سرزمین ماد اشاره شده است. بنابراین می توان گفت که آن چه در کتب تاریخ یهود در باره زمان آمدن یهودیان به ایران زمین ذکر شده کاملا موثق است.

توجه داشته باشید که یهودیانی که توسط امپراتوری آشور به اسارت برده شدند و بخشی از آنان به ایران رسیدند و در آن سرزمین استقرار یافتند، ده قبیله بودند. بنابراین می توان گفت که شمار آنان بسیار بالا بود. ما امروز نمی توانیم به طور دقیق برآورد کنیم که شمار یهودیان استقرار یافته در ایران چقدر بوده است، ولی شمارشان به ده ها هزار و شاید صدها هزار نفر می رسیده است و اکنون پرسش آن است که آنان به کجا رفتند و سرنوشت آن ها چه شد.

شما بی تردید اصطلاح "اسباط گم شده یهود" را شنیده اید که افسانه های زیادی نیز به آن افزوده شده است. صحبت از سرنوشت ده قبیله یهودی است که به اسارت برده شدند و در پهنه گسترده سرزمین هائی که در تسلط آشور و ماد قرار داشته مستقر گردیدند و شوربختانه ما هیچ گونه اسناد و مدارک تاریخی نداریم که بدانیم بعدها به سر آن ها چه آمده است. می شنویم که شماری از قبائل گم شده یهود از افغانستان امروز سر در آوردند و حتی به سرزمین چین رسیدند و اماکن دیگر.

در این جا باید اضافه کنم که حتی در نوشته های پادشاهان افغانستان در اواخر قرن نوزدهم، پادشاهانی که خود مسلمان بودند، می گویند که آنان از احفاد همان ده قبیله گم شده یهود می باشند.

علاوه بر این، برخی پژوهشگرانی که به افغانستان رفته و به گردآوری آثار و اسناد پرداخته اند، می نویسند که پاره ای از رسوم و آئین های بخشی از مردم افغانستان شباهت زیادی به آداب و رسوم ملت یهود دارد.

حتی اسامی برخی از این افراد و قبائل شباهت بسیاری به نام "افرائیم" دارد که بزرگترین قبیله یهودی از "ولایت اسرائیل" بود که آشوریان آن ها را به اسارت بردند.

در افغانستان اسم هائی می شنویم مانند "افرام زا" یا "یوسف زا" و حتی "لوی" که این ها شباهت بسیاری به واژه ها و نام های یهودی دارد. شاید اینان نواده های همان یهودیانی بودند که به آن سرزمین ها رسیدند و به مرور زمان در میان مردمان دیگر تحلیل رفتند.

این گمان نیز وجود دارد که گروه دیگری از این یهودیان در دوران کورش بزرگ به این سرزمین ها آورده شدند و آن هنگامی بود که کورش امپراتوری بابل را شکست داد و به یهودیانی که توسط بابلی ها به اسارت برده شده بودند اجازه و امکان داد به سرزمین پدری خود بازگردند و بیت المقدس را از نو بنا کنند - و در همین دوران بود که شماری از یهودیان به سرزمین ایران روی آوردند و در آن جا ساکن شدند و جامعه یهودیان ایرانی بیش از پیش تقویت گردید.

البته این امکان هم وجود دارد که گروهی از همین یهودیان که از اسارت آشور آزاد شده بودند و یا یهودیان دوران اسارت بابل که در آن سرزمین مانده و یا به سوی شرق نقل مکان کرده بودند، دوباره با پای پیاده و یا با اسب و قاطر و الاغ به اورشلیم و سرزمین پدری خود بازگشتند، ولی بقیه آن ها در میان مردمان آن سرزمین ها تحلیل رفتند و امروز ما از سرنوشت آنان اطلاع دقیقی نداریم.

پرسش - در رابطه با آن چه که در مورد قبائل گم شده یهود و احتمال استقرار آنان در افغانستان گفتید، برخی روزنامه نگاران نیز که در سال های اخیر از آن سرزمین دیدن کرده اند گزارش داده اند که در برخی روستاها و شهرک ها و مناطق دور دست افغانستان گروه ها و قبائلی وجود دارند که مردمان آن ها شب شبانه شمع روشن می

کنند، دعائی شبیه نیایش های یهودی زیر لب زمزمه می کنند ، برخی از آن ها اسم هائی دارند که اسامی یهودی را تداعی می کند.

پاسخ - بله، همان گونه که گفتم اسامی آن ها دارای همان طنین نام های قبائل ده گانه گم شده اسرائیل است. در میان این قبائل افغانی که به آن ها اشاره کردید، واقعا نمادها و آثاری از فرهنگ و آئین یهودیان به چشم می خورد.

تا آن جا که به یاد دارم، تا حدود ده سال پیش در اورشلیم یک حاخام (ملای یهودی) داشتیم به نام "راو یخیئل" که یکی از رسالت های خود را آن می دانست که در دنیا به جستجو بپردازد که شاید بتواند اثری از این قبائل گمشده یهود بیابد.

او دیداری هم با من داشت و پرسش های بسیاری درباره سرنوشت یهودیان در افغانستان و زاهدان ایران و پاکستان و نقاط دیگر مطرح ساخت. تصور می کنم که او به دنبال این پژوهش های خود به پاره ای از اطلاعات دست یافت و آن ها را به صورت گزارش در برخی از روزنامه ها منتشر ساخت و او هم به این نتیجه رسید که در این سرزمین ها افرادی زیست می کنند که آداب و رسوم برخی از آنان شباهت زیادی به آئین های یهودی دارد.

پرسش - شاید در این جا شایسته باشد از فرد دیگری نیز که درباره سرنوشت اسباط گم شده اسرائیل تحقیقات گرانبھائی کرده نام ببریم و او پرزیدنت یتسحاک بن صبی دومین رئیس جمهوری اسرائیل بود.

پاسخ - بله، درست است. ولی تفاوتی که بین پژوهش های پرزیدنت بن صبی و تحقیقات حاخام یخیئل وجود دارد آن است که این ملای یهودی عصا به دست گرفت و در نقاط مختلف دنیا به راه افتاد و از کوه و تپه بالا رفت و در گوشه و کنار افغانستان به دنبال این قبائل گم شده گشت.

پرزیدنت بن صبی تنها یک بار به این مناطق سفر کرد و آن هم در سال ۱۹۳۵ بود که در چارچوب دیدارهای خود به ایران نیز رسید و آثار یهودی را که به ویژه در نواحی دماوند و گیلیار (واقع در حومه شمالی تهران امروز) دید برایش بسیار جالب بود. پرزیدنت بن صبی شرح دیدنی ها و دیدارهای خود در ایران را نیز در کتاب خویش منعکس ساخته که نوشته های او بیشتر درباره قرن بیستم است.

گفتنی است که میزبان این شخصیت اسرائیلی در سفرش به ایران زنده نام حبیب لوی از چهره های برجسته جامعه یهودیان ایران بود که او نیز خود تاریخ ملت یهود را به زبان فارسی و در پنج جلد به نگارش در آورده است.